

گفت وگو با مهران مدیری

خیلی چیزها اتفاقی است

حالا دیگر ۱۲ سالی از حضور پرصدای مهران مدیری در عرصه طنز تلویزیونی می گذرد. آن بازیگری که در نوروز ۷۲ با شیوه خاص بازی اش توجه خیلی ها را برانگیخته بود، حالا به جایی رسیده که جزو آدم های مهم جریان طنز و کمدی در تلویزیون و سینمای ایران به حساب می آید. در گفت وگویی که می خوانید مدیری به مرور این ۱۲ سال پرداخته و از تجربه ها و خاطراتش در این سال ها سخن گفته است. تجربه هایی که با نوروز ۷۲ و پرواز ۵۷ شروع شد و با ساعت خوش و طنز ۷۷ ادامه یافت و با مجموعه هایی همچون پاورچین به اوج خود رسید. در جایی از این گفت وگو مدیری می گوید که دوست دارد



فیلم های جدی و تراژیک بسازد و کمدی با شخصیت واقعی اش جور در نمی آید. شنیدن این حرف ها از جانب او کمی عجیب به نظر می رسد و شخصیت واقعی این هنرمند تلویزیونی را غریب تر جلوه می دهد. جزئیات حرف های مدیری و سؤالیها ما از وی را در ادامه می خوانید.

می خواهیم راجع به طنز روتین صحبت کنیم. مراحل کارها چگونه است. مرحله تولید همین طور مرحله حسی ماجرا، روال طبیعی تمام کارها و سریال های دیگر را دارد. تصویب طرح و گرفتن کد از سازمان برای تولید از جمله اینهاست. این کد از معاونت سیما می آید و الان دو سال است که این گونه شده. بعد، وقتی که طرح، تصویب شد، جلسه برآورد مالی گذاشته می شود و وقتی با سازمان به توافق رسیدیم، شروع به انتخاب عوامل می کنیم. هم زمان نویسنده ها شروع به نوشتن می کنند و همچنین گروه تولید، پی گیر مسائل فنی می شود. مانند انتخاب لوکیشن و در واقع هر آنچه که برای ضبط نیاز است. عوامل هنری هم انتخاب می شوند که شامل طراحان صحنه، لباس، نور، تصویربرداری و... هستند. بعد کمی که در مرحله نگارش متن جلو می رویم، کاراکترها را می فهمیم که اصلاً چه کسانی هستند و به مرحله انتخاب بازیگر می رسیم. پس از این انتخاب، تصویربرداری شروع می شود. باقی ماجرا همان مرحله تولید استاندارد و عادی است.

اما معمولاً طرحی که به سازمان می دهید، در حین تولید تغییرات زیادی می کند. این تصویب طرح، چگونه است؟

طرحی که به سازمان داده می شود بسیار کلی است و وقتی که تصویب می شود، عزادار می شویم. چون یک مسئله خیلی کلی در ذهن مان بوده و حالا پس از تصویب باید ببینیم که چه کار کنیم و داستان ها را چه جوری بنویسیم و جلو ببریم. در واقع، چه آدم ها و شخصیت هایی در کار وجود داشته باشند که در عین جذابیت، تکراری هم نباشند. همیشه این دغدغه که کار نو باشد و از کارهای

www.ModiriFans.com

The Source Of Mehran Modiri

فکر می کنم اولین باری که طنز روتین ساختید، درگیر مسائل بیشتری شدید. درباره این تجربه های اولتان توضیح دهید.

بله، طنز ۷۷ می تواند مثال خوبی باشد. در آنجا یک وقت هایی با چه سرعتی و بدون طراحی و پیش تولید، کارهای شبانه انجام می دادیم و موفق هم بود. یادم می آید شروع کار این طور اتفاق افتاد که یک روز جمعه به من گفتند که می خواهیم یک کار برای تلویزیون تولید کنیم. من هم قبول کردم و گفتم می روم که فکرها و ایده هایم را طراحی کنم. جواب دادند که ما دو روز دیگر پخش داریم. به ناچار از همان روز کار را شروع کردیم. بازیگرها انتخاب شدند و به آدم ها زنگ زدیم که با سرعت آمدند. توسط نویسنده ها یک طراحی خیلی اولیه صورت گرفت و طراحی دکور هم خیلی سریع پیش رفت و همه اینها فقط برای این که کار را به پخش برسانیم که این اتفاق هم افتاد. یعنی کار، دو سه روز بعد پخش شد و طبیعتاً مثل همه کارها در ابتدا خوب نبود. اما سعی کردیم که با سرعت به آن نقطه مطلوب برسیم و این حدود ۲ ماه و نیم طول کشید. ما این فرصت را در طنز ۷۷ داشتیم. چون زمان پخش طولانی بود. (۲۶۳ قسمت و حدود یک سال پخش).
طنز مدیری بیش از هر چیزی روی شخصیت ها می چرخد و کل ماجراها بر اساس نوع شخصیت ها و کشمکش میان آنها شکل می گیرد. این انتخاب شما بوده یا این که جز این راه دیگری نداشتید؟

www.ModiriFans.com
The Source Of Mehran Modiri

اما به هر حال این سؤال برای خیلی ها مطرح است که نوع شخصیت پردازی ها در طنز شبانه گاهی توهین آمیز به نظر می رسد و این به خصوص در مورد خانم ها اتفاق می افتد.

پاسخ من به این نوع انتقادهای این است که همیشه سعی کرده ام به رغم آنچه در سریال و کارهای طنز ما دیده می شود، حضور خانم ها و عملکردشان و همچنین نوع شخصیت پردازی شان متفاوت باشد. معمولاً خانم ها در این نوع سریال ها یا در آشپزخانه دیده می شوند یا در حال بافتنی بافتن هستند. من همیشه از این مورد پرهیز کرده ام. یعنی اگر مهتاب در خانه نشسته بود، داشت کتاب می خواند. شیشه پاک نمی کرد. داشت میوه می خورد و میوه نمی شست. یعنی سعی کردم که این را یک جوهری

در مورد برره توضیح دهید. چگونه شکل گرفت و ایده اش از شما بود یا پیمان قاسم خانی به عنوان نویسنده کار؟

خیلی اتفاقی به دست آمد. به رغم این که مردم فکر می کنند ما خیلی نابغه هستیم، اما ۸۰ درصد ماجراهایی که می بینند، اتفاقی به ذهن ما می رسد. با یک کلمه و یا دیدن یک چیز شروع می شود و بعد طراحی آن را انجام می دهیم. در پاورچین اسام فرهاد بود و یک روز می خواستم برای کار به اداره ای بروم و گفتم من فرهاد فلانی هستم. هنوز فامیلی نداشتم. نشستیم و درباره فامیلی ام فکر کردیم. من همین جوری به ذهنم رسید و گفتم برره، چون دیدم خود کلمه بامزه است و بی ربط. آن صحنه را با اسم فرهاد برره گرفتیم و تمام شد. بعد از ۱۰ قسمت به این نتیجه رسیدیم که این شخصیت ها باید از جایی آمده باشند. پیمان قاسم خانی و محسن چگینی گفتند خب از برره. چون نام خانوادگی شان برره است. بعد این سؤال پیش آمد که برره کجاست؟ گفتیم به اسمش می آید که روستا باشد. چه جور روستایی؟ روستایی بی هویت بی جا و مکان که شاید خیلی آدم دارد و یکی شان که مهندس شان باشد، فرهاد است. قرار شد یک آدم هم از آنجا بیاوریم. هنوز هیچی نمی دانستیم. جواد رضویان آمد و یکسری پیشنهاد داد و بازی اش یک جنس از برره به وجود آورد. فکر کردیم که نیاز به لهجه داریم. یادم هست اولین بار همین جوری یک چیزی گفتیم که شد آن لهجه. جواد هم به همین صورت جلو رفت. حالا شخصیت جواد رضویان که از برره آمده بود، شناسنامه می خواست. فکر کردیم وقتی با این لهجه حرف می زند، بنابراین این روستایی است که همه شان این جوری حرف می زنند. کم به شکل و تیپ پدرها رسیدیم. برره جایی بود که احتمالاً هر تکه اش برای خودش سلطانی داشت و بر همین اساس تیپ پدر فرهاد و پدر داود درآمد. در واقع برره از یک فامیل شروع شد. اگر آن لحظه من فامیل را عزیز می گذاشتم، اصلاً چنین اتفاقی نمی افتاد. همه چیز براساس اتفاق است. خیلی ها معتقدند که این اتفاقی بودن مثل زندگی است.

یکی از نکاتی که در کار شما به نظر می رسد این است که فضا و محیط از جانب بیننده احساس نمی شود. مثلاً بیننده نمی داند که خانه اردل سمت چپ است و خانه بامشاد سمت راست یا برعکس. می توان گفت که به نوعی حس کلی از محیط وجود ندارد. در مورد این دیدگاه چه نظری دارید؟

من خودم روحیه تصویری ام سینمایی است. کات خوب را خیلی دوست دارم و مثلاً این صحنه را نمی پسندم که از خیابان بیایم، ماشین را بگذارم در پارکینگ، سوار آسانسور شوم، بیایم بالا، در

این یک دلیل، دلیل دیگرش هم این است که وقتی همه چیز را در یک لوکیشن می گیریم، کار سخت می شود. اگر من با یک سریال مواجه بودم که ۳ یا ۴ ماه برای ضبط اش وقت داشتم، آن وقت لوکیشنی را در نظر می گرفتم که همه چیز در آن اصولی است. الان ما چند لوکیشن را برای چند منظور داریم. در همین سریال عید ما، در لوکیشنی که داریم خانه بیژن در سالن است، چسبیده به آن کلانتری است یعنی از سر دیوار خانه بیژن، دیوارهای سبزرنگ آغاز می شود. از کلانتری که یک ذره بچرخید، روبه رویتان خانه پدرام است و تازه خانه دیگری هم داریم. یعنی ما در یک سالن ۲۰ متری، یک کلانتری، یک تولیدی و خانه بیژن و پدرام را داریم. در ورودی خانه بیژن را هیچ گاه نمی توانیم بگیریم. چون در سالن که باز می شود از کلانتری باید رد شویم و برویم خانه بیژن. بیژن نمی تواند به آشپزخانه برود چرا که باید از داخل تولیدی رد شود. این محدودیت ها برای کاری است که به سرعت گرفته می شود و در واقع لوکیشن محدودتری دارد. من با این مشکلات مواجه هستم. بخشی از آن سلیقه است که قول می دهم خط و ربط ها را بیشتر کنم، ولی یکی دیگر مربوط به امکانات لوکیشن است.

در تلویزیون ما، همیشه نورها خفه است و مرده. شما سعی کردید از رنگ های مختلف استفاده کنید. اما باز هم به دلیل نورپردازی پراشکال، رنگ های کار در تصویر کدر بود. به هر حال شادابی در تصویر دیده نمی شود...

در تلویزیون یکسری ضوابط وجود دارد که باید رعایت کنیم. این در مورد دکورخانه مصداق ندارد، اما لباس ها را شامل می شود. در مورد رنگ ها چیزی که می توانم بگویم این است که در خیلی از کارهای طنز دیگر در تلویزیون خودمان دیده ام که شادی را به خاطر طنز بودن ماجرا در ایجاد رنگ های تند می بینند. به نظرم این غلط است و شکل طبیعی خودش را و شکل طبیعی زندگی ای که ما داریم را از بین می برد. فکر می کنند چون برنامه، کمدی است دکور باید رنگ سرخ و سبز و آبی باشد. در حالی که این طور نیست. هر آنچه در طبیعت زندگی ما هست، باید در کارمان هم استفاده شود. حالا یک ذره با نشاط تر از طبیعت زندگی مان. اگر بیننده احساس کند که طبیعت زندگی خودش را نمی بیند، دافعه پیدا می کند. اتفاقی که در مورد تله تئاترهایمان هم افتاده است. دلیلش هم به خاطر نوع دکور، نوع لباس و نوع بازی بازیگران است که نمی دانم چرا دوست دارند خارجی بازی کنند. چه جوری می شود خارجی بازی کرد و خارجی حرف زد و در عین حال ایرانی بود؟ برای همین است که تله تئاتر مخاطب ندارد. در حالی که سوژه ها به شدت جذاب است. هرچه که از طبیعت زندگی دور

منظورتان این است که حتی اگر فیلم سینمایی هم بسازید از بایگراتان بازی نمی گیرید یا این فقط جزو اقتضائات کارهای نودشبی است؟

قصد دارم در سه سال جدید یک فیلم سینمایی بسازم و همچنان به شدت معتقدم که سخت ترین کار دنیا برای بازیگر، بازی نکردن است و هیچ چیز پیچیده تر از این نیست که یک بازیگر بازی نکند. این آنقدر سخت است که انگار از یک نابازیگر بخواهید خوب بازی بگیرید. این بستگی به فیلمنامه و نوع شخصیت بازیگرها در فیلمنامه دارد. آدم هایی باید بازی کنند و آدم هایی باید تیپ بسازند و آدم هایی باید مبالغه کنند و عده ای باید مصنوعی باشند. این جزئیات ماجرا است ولی اساساً آنچه که با بیننده ارتباط برقرار می کند، چیزی است که به طبیعت نزدیک تر است. ما دو سبک بازی در دنیا داریم. یکی سبک استانیسلاوسکی است و دیگری فاصله گذاری برشتی. در مورد اول بازی باید دیده شود و در مورد دوم باید گفته شود که من مهران هستم که هملت را بازی می کنم. اما یک چیز دیگری هست میان این دو تا که شاید سیستم مدیری باشد. خیلی حرف گنده ای زدم نه! به انتخاب برمی گردد. ما اصلاً چرا انتخاب بازیگر داریم؟ چرا براندو برای پدرخوانده انتخاب می شود و اسکوتتفسکی برای هملت؟ این به خاطر شباهت آن آدم ها به این شخصیت هاست. اسکوتتفسکی می تواند پدرخوانده بازی کند ولی هرگز نمی تواند مثل براندو باشد. براندو هم نمی تواند هملت باشد. اصلاً خصوصیات شخصیتی براندو هیچ ربطی به هملت ندارد. براندو در آمریکا متولد شده و مسائل و مشکلات و ضعف ها و فسادهای شخصیتی خودش را داشته است. یک جورهایی خودش در هالیوود، زندگی شخصی اش و...

پدرخوانده بوده است. اسکوتتفسکی هم در زندگی خودش در روسیه، هملت به حساب می آمده است. وقتی آن نقش را بازی کرد به خوبی توانست آن شکنندگی، فلسفه بافی و شکاکی و ظرافت و احساس هملت را بروز دهد. برای همین بودن یا نبودن (be o be or o o) را می توانیم از طرف او قبول کنیم ولی از براندو نه. این است که انتخاب بازیگر براساس خصوصیات خودش هم صورت می گیرد. پیردوست شیرین و دوست داشتنی است و ریتمش خوب است. آدم خوب در این کار، مهمتر از بازیگر خوب است.

بعد از نوروز ۷۲، گروه جوانی به عرصه آمدند که نسل جدیدی از کارها، سوژه ها و بازی ها را وارد مقوله طنز تلویزیونی کردند. اما اگر کارنامه آنها را در طول این سال ها بررسی کنیم متوجه می شویم که عده کمی از آنها موفق بوده اند و بسیاری از آنها از عرصه طنز تلویزیونی حذف شده اند و یا سیر نزولی داشته اند. از آن بچه ها، شخصیت هایشان و کار بازیگری شان بگوئید و اینکه دقیقاً چه اتفاقی افتاد؟

دوره ای بود که طنز به این شکل هنوز مد نشده بود. درست است که نوروز ۷۲ و پرواز ۵۷ متفاوت به نظر می رسید، اما این ساعت خوش بود که طنز خاصی به وجود آورد. بچه هایی که دور هم جمع شدند، میانگین سنی خاصی داشتند و اصلاً مدلشان با کارهای دیگر فرق می کرد. نگاه به طنز و همچنین متن ها کاملاً جدید بود. در آن زمان تلویزیون و جامعه ما شرایط خاصی داشت و طبیعتاً بعد از یک دوره ای که فعالیت نداشتند، به خاطر مشکلات مالی و روحی، یک دفعه افتادند به اینکه هر کاری را قبول کنند. این آن سیر نزولی را باعث شد که شما گفتید.

مورد دیگر هم به مسائل شخصیتی و فردی بچه ها برمی گردد. بعضی شان خودشان را از بین بردند. با این باور غلط و با این تفکر که به نقطه اوج رسیده اند و قله ماجرا را فتح کرده اند. این نگاه در کار هنری، نگاهی است که آدم را در هر مقطعی بر زمین می زند. شما باید در این حرفه، همیشه فکر کنید که دارید یاد می گیرید. یا باید محبت کنید یا این حرفه را فراموش کنید. بی رحمی در این حرفه، اول گریبان خودتان را می گیرد. استاندال می گوید از نردبان ترقی که دارید بالا می روید بر کسانی که در مسیر خود می بینید محبت کنید. چون در موقع سقوط با آنها مواجه می شوید. این شاید از کم تجربگی بچه ها در مورد هنر نشأت می گرفت. بچه ها بعد از آن که توانستند دوباره کار کنند، به دلیل آسیب روحی و مشکل مالی، هر کاری را پذیرفتند و با این باور جلو رفتند. این نگاه، آدم را نابود می کند و اجتناب ناپذیر است.

از بچه هایمان داود اسدی، ارژنگ امیرفضلی و داریوش موفق، جنس کارشان یکی بود و در نوشتن طرح ها و ایده های نو و فکرهای اولیه، نبوغ داشتند. می گویم نبوغ، چون فقط این نبود. داود اسدی شعر می گفت، سه تار می زد، مجسمه می ساخت و نقاش زبردستی هم بود. همه اینها را به نهایت دارد. ارژنگ هم همین طور. داریوش هم به همچنین. ولی اینها از جمله اسدی سال هاست که در خانه نشسته اند. بچه ها اگر نخواهند سیر نزولی طی کنند، چه کار کنند؟ الان که دارم فکر می کنم می بینم بچه ها در خیلی زمینه ها بی تقصیرند. یک بخشی دست خودشان است. بخشی دیگر دست تلویزیون و بخشی هم همکارهایشان. رضا عطاران در میان بچه ها همیشه در بازی، بهتر از بقیه بود. لحظاتی از بازی کمیکش مخصوص خودش بود. حمید لولایی هم در نوع خودش منحصر به فرد است. یا مثلاً نادر سلیمانی به خاطر فیزیک اش نوع بیان و بدویتی که در شخصیت و بازی اش داشت، خوب بود. سعید آقاخانی یک جورهایی همیشه متفکرتتر و عمیق تر از بقیه نشان می داد. خود رادش هم همین طور. در ریتم و جنس بازی اش منحصر به فرد بود. رامین ناصر نصیر و باقی بچه ها هم به همچنین. اما خب متأسفم که بچه ها کم شدند و جمع شان پاشید و دلایلش را هم که گفتم.

چه باید کرد؟ شما هم همکارشان محسوب می شوید، نه؟ ممکن است پاسخ بدهید که به دلیل جنس بازی و شخصیت شان با آنها کار نمی کنید، دیگر چی؟

این بچه هایی که الان با هم کار می کنیم، خیلی اتفاقی به ما اضافه شدند. یعنی بر مبنای کاراکترهایشان نه رفاقت. ماجرای کار با آن بچه ها خیلی مفصل است و شاید در این مصاحبه نتوانم بگویم. در ساعت خوش اتفاقاتی افتاد که نمی شود گفت تقصیر که بود. در واقع من را با خودم و بچه ها دچار مشکل کرد. البته الان این طور نیست. اما آن موقع به همان اندازه که بچه ها مقصر بودند، من هم تقصیر داشتم. اما همین تقصیر دو طرفه و اشتباهات دو طرفه باعث شد که نتوانیم با هم کار کنیم. می توانیم همدیگر را خیلی دوست داشته باشیم. ولی کار کردن بحث دیگری است.

دقیقاً چه شد که در حین بازی به دوربین نگاه کردید؟ خاطرم هست که در نوروز ۷۲، در آیتمی، اخبار می گفتید. وقتی آیتم رو به پایان بود، شما اشاره ای به نور و دوربین کردید که قطع شوند و دوربین، زوم بک کند. در آن زمان معلوم نبود که این گاف است یا عمدی انجام شده. اما به هر حال اشاره به پشت صحنه برای مخاطب جذاب است.

معمولاً در مرحله نگارش به این نتیجه می رسیم که ایده هایمان خوب است و متفاوت ولی وقتی می سازیم می بینیم که هیچ اتفاقی نیفتاده اصلاً بامزه نیست و اصلاً شخصیت ها خوب و پخته در نیامده اند پس شروع می کنیم به تغییرات اساسی کاری که در همه کارهای ما انجام شده است. این قضیه به شدت حساس است نه تکنیکی. این کار را از هاردی یاد گرفتیم. لورل هر وقت گندی به بار می آورد، هاردی به دوربین نگاه می کرد و این حرکتش آن قدر جذاب بود که حد ندارد. البته در شروع این کار براساس آن ایده پیش نرفتم. وقتی انجامش دادم متوجه شدم که مدت ها قبل هاردی این کار را انجام داده بود و همدلی و دلسوزی بیننده را برمی انگیزد. در واقع شروع آگاهانه نبود. اگر خرابکاری می شد به دوربین نگاه می کردم. دقیقاً یادم نیست از چه زمان شروع شد. اما دیدم که مردم خوششان آمده.

یکسری استانداردهای موجود در تلویزیون را شکستم. اگر اتفاقی در صحنه بیفتد کات می دهند و دوباره می گیرند. اما ما این کار را نکردیم. به خصوص در مورد خبر که اشاره کردید. چون مقوله بسیار جدی است.

و شکستن فضای جدی برای شما جذاب بوده است.

خبر با هیچ کس شوخی ندارد. چون مسایل جدی را بیان می کند. حالا اگر شما خبر را بشکنید و با آن شوخی کنید جذاب است. هر چیزی که جدی تر است و مورد شوخی قرار گیرد، جذاب تر می شود. مسأله ای که خودش جنبه طنز دارد و شما هم با آن شوخی می کنید، جذابیت خاصی نخواهد داشت. مثلاً اگر آدمی در حال سوت زدن است و به هوا نگاه می کند، ناگهان داخل جویی بیفتد، کمتر خنده دار است به نسبت آدمی که خیلی حرف های قلمبه سلمبه می زند و مدرک پرفسور را هم دارد و در حین صحبت در مورد موضوعی بسیار جدی، داخل جویی می افتد، هر چه جدی تر، خنده دارتر. شوخی با اخبار چون موضوعی بسیار جدی و بدون شوخی است، بسیار مورد توجه

بحث مهمی وجود دارد که طنز چیست؟ آیا هر کاری که خنده دار است طنز به حساب می آید؟
گفتید که تعریفی برای کارهایتان ندارید. اما می توانید بگویید طنز چیست؟

هرگز نتوانستم در یک جمله، آن را تعریف کنم. تعریف طنز، مثل تعریف مثلث است. مثلث، یک تصویر است در فضا. یک شکلی برایش قائل هستیم که باید یک کاغذ و مداد دستمان باشد تا بتوانیم بگوییم نمی شود برای کسی توضیحش داد. اما اگر مثل کاغذ و خودکار، سه بازیگر، دو دوربین و صدا و نور بدهید، می توانم شکل اش را بکشم. ولی اگر می خواهید در یک جمله تعریفش کنم طنز، چیزی است (می گویم چیزی، چون نمی دانم چیست) که ضعف های انسانی را به ما نشان می دهد و درشت شان می کند.

مثل کاریکاتور.
www.ModiriFans.com

بله، خیلی کلی است. ماجرا به بشر و انسان مربوط می شود.
The Source Of Mehran Modiri

اگر همه چیز طنز براساس اصول باشد، جذاب نیست. بسیاری از حرکات بداهه، باعث جذابیت آن می شود. بداهه چیست و چقدر در طنز مهم است؟

زمانی در کارها به بداهه معتقد بودم. چون در طنز شبانه به دلیل حجم تولید انبوهش، متن ها نمی رسید و ما مجبور بودیم به بداهه گویی بپردازیم. در آن دوران این تبدیل به یک امتیاز شد و جواب داد. این موضوع به بازیگر بستگی دارد و فضایی که در آن کار می کردیم. اما معتقد نیستم که بداهه گویی الزام کمدی است. در کمدی باید مو به مو همه چیز تعریف شود. چیزی که کمدی نیاز دارد، بداهه گویی نیست، عمل فیزیکی بداهه است. در یک کمدی خوب، اگر همه چیز طراحی شود (گفتار و عملکرد) کمدی محکم تر و حرفه ای تر است. چون لحظاتهش از پیش فکر و تعیین شده است. مثل دیکتاتور بزرگ. همه چیز مو به مو فکر شده، هم بازیگر و هم فیلمنامه. یا هات شات یا کمدی های زوکرکی در این مدل. پس نتیجه می گیریم عین دیالوگ را گفتن و روابط گفتاری را در کار داشتن، موفق تر است. اما بازیگر در عمل بداهه باید دستش باز باشد. چرا که بازیگر کمدی، لحظات طنز را می شناسد و عکس العمل های طنز را بلد است. چیزهایی وجود دارد که به ذهن کارگردان یا نویسنده کار نرسیده و در لحظه و بر مبنای شرایط شکل گرفته است.

نهایت خواسته شما در هنر چیست؟

خیلی سؤال سختی است.

یک موزیسین هدفش این است که جهانی شود. یک کارگردان هدفش این است که فیلمی جهانی بسازد. شما چی؟ نهایت خواسته شما چیست؟

آرزوهای آدم ها یک مقدار با کاری که می کنند تعریف می شود. اما من از یک زاویه دیگر به موضوع نگاه می کنم. آرزوی من رسیدن به آرامش است. یعنی به مفهوم مطلق که امکان ندارد اما تا جایی که امکان برآورده شدن این آرزو باشد. تعریف آرامش خیلی گسترده و پیچیده است و شغل آدم هم در آن می آید. چه موقعی می توانم به آرامش مطلق برسم؟ زمانی که از خودم راضی باشم. این هم مفهوم گسترده ای دارد. به شخصیت مربوط می شود، به روابط من با آدم های دیگر و به اثری که خلق می کنم بستگی دارد. اینکه وقتی دارم می میرم احساس کنم که آدم شریفی بودم. مفهوم شرافت هم گسترده است. به کارم مربوط می شود.

آرامش، بسیار شخصی و درونی است و مسئله ای است که فقط به شما ارتباط پیدا می کند.

من آدم شاد و طنزنازی نیستم اهل تنهایی درون گرایی خواندن و فکر کردنم به کار جدی هم نسبت به کمدی علاقه بیشتری دارم اما از سال ۷۲ در راهی افتادم که شاید راه من نیست نه فقط درونی نیست. کار هم در آن هست.

شما در راهی پاکداشته اید و چندین سال در آن حرکت کرده اید و آینده ای را برای خودتان در نظر دارید و برای رسیدن به آینده مد نظرتان تلاش می کنید. آن هدف مورد نظر شما که شاید نهایت کار فعلی تان باشد، چیست؟

آرامش. چرا آرامش؟ چون بقیه چیزها خودشان می آیند. به هر چیزی که فکر نمی کنی، خودش می آید. مثلاً پول هم همینطور است. البته فکر نکردن موضوع مفصلی است که نمی خواهم وارد بحث آن شوم. اینکه من فکر کنم که شریف بودم و هستم به خودم و شغلم مربوط می شود. اگر آدم شریفی باشم وقتی به مرحله مرگ می رسم به قله ای از حرفه ام رسیده ام که تصورم را کسی نمی تواند بکند. هر کسی در جهان در جای خودش قرار دارد البته به اندازه بضاعت، هوش و صداقتش. اگر آدم هایی می آیند و می روند بضاعتشان در همین حد بوده است و در آن ایستگاه ها باید پیاده می شدند. این حرفه هنر رحم ندارد. اگر انسان صادق باشد به آرامش می رسد و وقتی به آرامش واقعی رسید در کار موفق است. اصلاً این سؤال که نقطه اوج در کجاست را کسی نمی تواند تصور کند. مثلاً در عالم سینما، کوروساوا به اندازه صداقت و شرافتش در کار، زندگی و اندیشه توانسته به جایی برسد که کوروساوا بشود. کوروساوا در کیهان هنر به اندازه نقطه ای است. از این هنرمند برتر هم بوده است و خواهد بود. وقتی به آرامش رسیدم به نهایت حرفه ام هم رسیده ام. این موضوع بسیار درونی است.

شما با کارهای کوچک آغاز و کم کم پیشرفت کردید. از طنزهای آیتمی به طنز روتین و بعد سریال و فیلم سینمایی کشیده شدید. نهایت خواسته شما فیلم ساختن و جهانی شدن نیست؟

این نکته را اضافه کنم که من مدت ها کارم خدمات بود. چایی می بردم و اردنگی می خوردم و ۴ تا معلق می زدم. تمام این کارهایی که تا به حال دیدید همه اش طرح کاد بوده. فکری که تمام این سال ها در ذهن من بود، اینها نیست. من آدم شاد و طنازی نیستم. اهل تنهایی، درون گرایی، خواندن و فکر کردنم. به کار جدی هم نسبت به کمدی، علاقه بیشتری دارم. اما از سال ۷۲ در راهی افتادم که شاید راه من نیست. علاقه اصلی من هم نیست. دوست دارم کار کمدی با حساب و کتاب و با وقت کافی بسازم و مطمئن هستم که اگر این کار را انجام دهم منفجر می کنم. در صورت فیلم نامه از پیش تعیین شده، امکانات خود و زمان کافی، یک کار کمدی می سازم که خیلی متفاوت است و ربطی به کارهایی که تا به حال کرده ام ندارد. آنچه که در فکرم هست، عمیق تر و وسیع تر از این چیزی است که تا به حال از من دیده شده. یک فیلم سینمایی عمیق و تراژیک. من بیشتر دوست داشتم سازنده فیلم پیاپیست بودم. علاقه اصلی من به فاجعه است و نشان دردهای آدم ها تا شادی هایشان. امیدوارم که به ایده آلم برسم. نمی گویم که در آن موفق هستم، ولی حداقل می دانم نگاه خاص خودم است. هر کسی دوست دارد در حرفه اش جهانی شود و به جاهای عجیب و غریب برسد.

روزنامه همشهری ۲۶ اسفندماه ۱۳۸۳

لینک مطلب : <http://hamshahri.org/vijenam/mah/1383/831226/page10.htm>

www.ModiriFans.com
www.ModiriFans.comTM
The Source Of Mehran Modiri